

برهان لزوم نبوت و تبیین رابطه آن با دوران فترت

حسین جماعتی*

چکیده

بر پایه آیات و روایات، وجود حجت و واسطه فیض الهی در همه اعصار، از امور ضروری و سنت تغییرناپذیر خداوند است. بر این مینا، زمین، هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نبوده و نخواهد بود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه پنهان و گمنام؛ اما برخی با استناد به موضوع «فترت رُسل» - که قرآن به آن اشاره کرده - مدعی شده‌اند که در دوره‌ای، هیچ حجتی روی زمین نبوده و این سنت الهی نقض شده است.

اما با تبیین معنای حجت، طرح ادله ضرورت وجود حجت الهی و بررسی آیه‌ای که بر فترت میان نبوت حضرت مسیح علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله دلالت دارد، روشن می‌شود که آن چه واقع شده، «فترت رُسل» است، نه «فترت نبی یا وصی»؛ یعنی خداوند در دوره‌ای، «رسولی بشارت‌دهنده و انذارکننده همراه با معجزه» مبعوث نکرده، ولی این دوران خالی از «نبی» یا «وصی» نبوده است.

در این نوشتار، شبهه مذکور را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

کلید واژگان: دوران فترت، حجت الهی، نذیر، رسول، نبی، وصی.

*. کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی، گرایش اخلاق اسلامی، hosainjamaati@yahoo.com



تبیین شبهه مربوط به دوران فترت پیامبران

برخی چنین شبهه کرده‌اند که وجود پیامبر الهی و به تعبیر دیگر، حجت خداوند، در همه اعصار ضرورتی ندارد؛ چرا که حداقل در دوران فترت (فاصله میان نبوت حضرت عیسی علیه السلام تا بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) این قاعده، نقض، و انقطاع رسولان واقع شده است. از این رو، حدیث «لولا الحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛ اگر حجت الهی نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد» با نبود پیامبر الهی سازگاری ندارد. پس این عقیده که جامعه انسانی لحظه‌ای از حجت الهی خالی نخواهد ماند، بی‌اساس است.

این اشکال، در قالب دو قیاس استثنایی طرح شده است:

الف. «اگر فترت رسولان واقع شده باشد، وجود حجت الهی در همه اعصار ضرورتی ندارد. لکن به استناد نصوص، فترت واقع شده است. پس وجود حجت الهی در همه اعصار ضرورتی ندارد».

ب. «اگر حدیث «لولا الحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» صحیح باشد، وجود حجت الهی در هر دوره‌ای لازم است؛ اما وجود حجت در همه اعصار لازم نیست. (بر مبنای نتیجه استدلال قبل) پس احادیث «لولا الحُجَّةُ» صحیح نیستند».

مستشکل به دنبال این شبهه نتیجه‌ای دیگر می‌گیرد و می‌گوید: «اگر حجت الهی وجود نداشته باشد، بر امت اتمام حجت نشده است و مطابق آیه ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^[۱] نباید مؤاخذه و عذابی در کار باشد».

پیش از نقد این شبهه و پاسخ به آن، لازم است مفاهیم واژگان کلیدی که در پاسخ نیز اهمیت دارند، روشن شود.

مفهوم‌شناسی

۱. «فترت»

«فترت» در لغت از ریشه «فتر» و به معنای «ضعف» و «سکون و آرامش و نرمی پس از ضعف و سختی» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۲۲ و صاحب بن عباده، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۲۶) اما فترت، در اصطلاح مفسران و متکلمان اسلامی به دورانی گفته می‌شود که در آن، وحی منقطع شده و پیامبر صاحب شریعتی نیامده است (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۷۹؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۳،



ص ۱۵۱ و رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، ص ۳۳۰) به دیگر سخن، فترت، دورانی است که در آن، سکون و رکود وحی بوده و رسول بشیر و نذیری وجود نداشته است (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۷۹؛ شوشتری، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۵۴۷ و بغدادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۶).

۲. «حجت الهی»

«حُجَّت» در لغت، به معنی «دلیل و برهان» و «هر آنچه که صلاحیت دارد در استدلال بر ضد خصم به آن تمسک شود» آمده است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۱؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ صاحب بن عباد ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۹۲).

حجت در اصطلاح روایات و کلام اسلامی، در دو معنا به کار رفته است:

۱. حجت تشریحی

حجت در مقام تشریح، یعنی آنچه که بودنش، سبب غلبه حق تعالی بر بندگان و قطع عذر از آنان می گردد و هر کس از آن اطاعت کند، به ثواب می رسد و هر کس با آن، مخالفت نماید، عقاب می شود (طیب ۱۳۶۲، ص ۳۱۹ و نیز ر.ک: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۸۴۱ و رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳، ص ۱۷۳).

در این معنا، خداوند، انسان ها را دعوت به خود کرده تا هدایت شوند و به صراط مستقیم راه یابند. لذا بر اوست که زمینه هدایت آنها را با نشان دادن صراط مستقیم فراهم نماید. به آنچه که آدمی را به این مطلوب می رساند، «حُجَّت» گفته می شود.

مشعل داران و راهبران این راه، رسولان، پیامبران و اوصیای آنها هستند که همیشه، انسان ها را به مبدأ هستی و جایگاه ابدی دعوت می کردند و در آموزه های دینی «حجت خدا» نامیده می شوند (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۸؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۶۱؛ حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۱۵ و شوشتری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۸۱).

۲. حجت تکوینی

حجت در مقام تکوین، یعنی آن کسی که واسطه فیض بین خالق و مخلوق و امان اهل زمین است (طیب، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸ و نیز ر.ک: صدوق، ۱۴۱۴ق، ص ۹۴ و فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، ص ۱۷۲) به این معنا در بیان روایاتی که درباره وجود حجت خدا بر زمین نقل خواهد شد، بیشتر خواهیم پرداخت.



۳. «نبی» و «رسول»

«نبی» که از ریشه «نبأ» و بر وزن فعیل است، در اصل، «نبی» بوده که همزه آن، مبدل به «یا» و در «یا» اول، ادغام شده است. این واژه در دو معنا استعمال می‌شود:

الف: اگر به معنای فاعل باشد، معنایش خبر دهنده است؛ زیرا نبی از جانب خدا خبر می‌دهد؛ (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۷ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۲) مثل: ﴿تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^[۲] و ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلَمَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ (حج: ۵۲) معلوم می‌شود که نبی رسالت دارد، نه این که فقط حامل خبر باشد.

ب. اگر به معنای مفعول باشد، معنایش خبر داده شده است؛ یعنی نبی از جانب خدا خبر داده می‌شود (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۷ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۲) مثل: ﴿تَبَيَّنَ الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾ (تحریم: ۳).

ظاهراً مراد از «نبی» در قرآن مجید، معنای فاعلی آن است؛ لذا لغت‌شناسان، آن را «المُخْبِر عن الله» معنا کرده‌اند (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۸۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۳۸۵ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۲).

«رسول» در لغت به معنای «مُرْسَل» یعنی «فرستاده شده» است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۹۱ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۸۳).

از آن جا که در قرآن کریم برای واژه‌های «رسول» و «نبی»، فرق خاصی بیان نشده است، مفسران ملاک‌های هر یک را بیان کرده و آن را با شواهد و قرائنی همراه ساخته‌اند که البته هر یک دارای اشکالات و نقدهایی است.

به نظر می‌رسد که با توجه به روایات، فرق نبی و رسول، آن است که نبی در خواب واسطه وحی را می‌بیند و وحی را دریافت می‌کند، ولی رسول کسی است که فرشته حامل وحی را در بیداری می‌بیند و با او صحبت می‌کند. آن چنان که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم: ۵۱ و ۵۴) فرمود: «رسول، آن کسی است که جبرئیل در برابر او مجسم می‌شود، و او جبرئیل را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. نبی، آن کسی است که جبرئیل را در خواب می‌بیند؛ مانند خواب‌هایی که ابراهیم خلیل می‌دید و مانند خواب‌هایی که رسول خدا پیش از وحی رسالت می‌دید.» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۷۰ و کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۶).

و یا در روایت دیگری از آن امام نقل شده است که فرمود: «نبی کسی است که فقط در خواب فرشته وحی را می بیند و در بیداری فقط صدای او را می شنود، اما رسول کسی است که هم در خواب و هم در بیداری، فرشته وحی را می بیند و صدای او را می شنود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۶).

بر این اساس، رسالت، مقامی بالاتر از نبوت است و شخص بعد از رسیدن به مقام نبوت می تواند به مقام رسالت برسد. لذا به حضرت ابراهیم علیه السلام نخست مقام عبودیت، سپس نبوت، و بعد رسالت، آن گاه خلت، و در آخر امامت عنایت شد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۱، ص ۲۷۷) در حدیثی، امام باقر علیه السلام فرمود: «به راستی، خدا ابراهیم را به بندگی خود پذیرفت، پیش از آن که او را پیغمبر خود نماید، و پیغمبرش گرفت پیش از آن که رسولش سازد، و به رسالتش برگزید پیش از آن که خلیل خودش گیرد، و خلیل خودش نمود پیش از آن که امام گیردش، و چون همه این مقامات را برای او فراهم نمود به او فرمود: ای ابراهیم! به راستی من تو را برای مردم امام ساختم» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۵).

از اختلاف موارد استعمال لفظ نبی و رسول در قرآن و با توجه به روایات مرتبط، می توان فهمید که نبی از نظر مصداق اعم از رسول است؛ یعنی همه فرستادگان خدا نبی بوده اند، ولی رسول نبوده اند. در نتیجه، بین این دو مقام از نظر مصداقی، رابطه عموم و خصوص مطلق حاکم است که در برخی موارد برای شخصی واحد، قابل جمع است. چنین شخصی، هم رسول است و هم نبی؛ یعنی هم وحی را در خواب دریافت کند و هم در بیداری (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۹؛ ج ۲، صص ۱۳۹ - ۱۴۲ و ج ۳، صص ۲۱۹ - ۲۲۲). آیات قرآن نیز تعدادی از پیامبران را با مقام نبوت و رسالت توصیف کرده؛ مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در قرآن کریم، هم به عنوان رسول و هم به عنوان نبی یاد شده است (ر.ک: اعراف: ۱۵۷).

شیخ مفید در فرق میان رسول و نبی می گوید: «امامیه اتفاق نظر دارند که هر رسولی، نبی است؛ ولی هر نبی، رسول نیست. بعضی از انبیاء، پاسدار شریعت رسولان و جانشین ایشان در رسالت بودند. امامیه معتقدند که بعثت پیامبری که شریعت پیش از خود را تجدید کند و شریعت تازه نیاورد و نبوت پیش از خود را تأکید کند، جایز است» (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۴۵).



۴. نذیر

«نذیر» بر وزن فعیل، به معنای فاعل یعنی هشدار دهنده و ترساننده آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹۸ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۰۲) این لفظ در قرآن مجید، استعمال، و گاهی توأم با لفظ «بشیر» بیان شده است. معنای این واژگان، یعنی حجت الهی، رسول، نبی و نذیر، در مباحث بعدی این مقاله و ذیل آیات و روایات بیشتر روشن خواهد شد. ولی نکته‌ای که در این بخش، باید به طور خلاصه گفت این است که با توجه به قرآن و احادیث، این مفاهیم، ناظر به هدایت‌گری خداوند و هشدارهای او به انسان‌هاست. نکته دیگر آن که برخی از این مقامات، مانند حجت الهی و نذیر، با مراتب در مصداق و به صورت تشکیکی، به هر کسی که وظیفه هدایت مردم را برعهده داشته باشد، اطلاق می‌شود و منحصر به پیامبران اولوالعزم نیست.

دوران فترت پیامبران از منظر قرآن

قرآن کریم، فاصله میان نبوت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را - که ششصد سال به طول انجامید (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۹۹) - دوران «فترت رُسل» نامیده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «رسول ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می‌کند، تا مبدا [روز قیامت] بگویید: برای ما بشارتگر و هشداردهنده‌ای نیامد. پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشداردهنده‌ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست.» (مائده: ۱۹).

در فاصله میان نبوت حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام پیامبران و رسولانی وجود داشتند، اما پس از حضرت عیسی علیه السلام تا زمان نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، قطع وحی و تعطیلی نبوت پیش آمد (طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۴۷۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۷۴ و بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۲۱) و خدای تعالی در این فاصله، پیامبری بشارت‌دهنده و انذارکننده که همراه او معجزه‌های از پروردگارش باشد، مبعوث نکرد. از این رو، قرآن در خطاب به اهل کتاب، این دوران را «فترت رُسل» نامیده است.





با توجه به روایاتی که خواهد آمد هر چند در دوران فطرت، رسول صاحب شریعت و کتابی نیامد، اما هیچ مانعی ندارد که در آن دوران، اوصیای پیامبران پیشین یا حتی انبیای بدون صاحب شریعت بوده باشند. چنان که انبیایی برای هدایت مردم مبعوث شده بودند که برخی از بنی اسرائیل، و برخی از عرب بودند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۴۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۲۱ و حقی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۴).

به تعبیر بهتر، «رسولان»، آنهایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه‌داری می‌زدند، مردم را بشارت و انذار می‌دادند، سکوت و خاموشی اجتماعات را در هم می‌شکستند و صدای خود را به گوش همگان می‌رساندند؛ ولی همه اوصیای آنها چنین مأموریتی نداشتند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۳۳) و بلکه برخی از آنها به خاطر یک سلسله عوامل اجتماعی، به طور پنهان در میان مردم زندگی می‌کردند (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۹۵ و فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۴).

شریف لاهیجی پس از ذکر احادیثی درباره وجود حجت الهی، چه آشکار و چه پنهان، می‌نویسد: مراد از ﴿عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾ آن است که در آن وقت، رسول نبود و می‌تواند که رسول نباشد، اما اوصیا باشند، و اگر مراد از رسل، حجج باشد - که اعم از نبی و وصی است - می‌تواند که مراد این باشد که در آن وقت، نبی و وصی ظاهر مشهوری نبود که حقایق دین و رموز شریعت را از او یاد گیرند؛ چنان که پیش از این بوده ... و منطوق بعضی احادیث این است که بعد از زمان عیسی تا ظهور نور خاتم‌الانبیاء - علیه‌وآله الصلوات و السلام - همه، زمان فطرت و خفای نبوت و وصایت نبوده؛ بلکه بعضی اوقات، وصی، ظاهر بوده و بعضی اوقات، مخفی (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۳۱).

علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌گوید:

معنای فطرت این است که مدتی نبی صاحب شریعت و کتاب مبعوث نشده است؛ نه این که هیچ پیامبری در میان حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیامده باشد (طباطبایی، ۱۴۹۱ق، ج ۱۶، ص ۲۴۴).

نتیجه این که قرآن کریم، دوران میان حضرت عیسی علیه‌السلام تا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوران فطرت رسول صاحب شریعت می‌داند، نه دوران فطرت وصی و نبی؛ زیرا طبق روایات منقول از شیعه و سنی، همه انبیای الهی، وصی و جانشین و خواری داشته‌اند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق،



ج ۱، ص ۲۲۴؛ خزاز رازی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۴۷؛ طبری (شیعی)، ۱۴۱۵ق، ص ۲۸۳؛ طبری (سنی)، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج ۵، ص ۶۴۶ و ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ص ۳۹۲) پس تعبیر فترت رسل، دلالت بر نفی رسول می‌کند، ولی نفی وجود وصی یا نبی را شامل نمی‌شود و در دوران فترت رسل، اوصیا یا انبیایی بوده‌اند که به عنوان مرتبه‌ای از حجت الهی به رسالت تبلیغی پردازند.

وجه تمایز دوران فترت

ممکن است سؤال شود چرا قرآن کریم تنها برای فاصله میان نبوت حضرت عیسی علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعبیر به «فترت» نموده است، در حالی که میان رسولان قبلی نیز فاصله زیاد بوده است؟

در این باره، دو جواب می‌توان بیان کرد:

۱. قبل از دوران حضرت عیسی علیه السلام در قوم بنی‌اسرائیل، نبوت اتصال داشت، یعنی پیوسته پیامبران و رسولانی وجود داشتند که بدون انقطاع زمانی، مردم را ارشاد کنند (ر.ک: طبری، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۷۴ و بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۲۱) آیاتی از قرآن نیز بر این موضوع دلالت دارند که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد ولی از زمان عیسی علیه السلام تا زمان بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله، هیچ رسولی نیامد و این اتصال قطع شد. لذا قرآن تعبیر به «فترت» نمود؛ یعنی دورانی که در بعثت رسولان صاحب شریعت، سکون و توقّف پیدا شد، پس از این که رسولان و پیامبران بسیاری برانگیخته شدند.

۲. تمایز شدن این دوران، به جهت آثار خاص است؛ زیرا در آن زمان، جامعه را سستی و ضعف فرا گرفت، مردم از حقایق و دستورات الهی به دور ماندند روح و جان مردم از حرکت به سوی خدا و کمال باز ایستاد، و اگر احياناً تلاش و کوششی بود، کمتر به سوی خدا و در راه او بود. به بیان برخی از مفسران، آیه شریفه بر این دلالت دارد که در آن زمان، حق کتمان شد، کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل تحریف شدند و مردم نیاز شدید به بیان الهی پیدا کردند.

همچنین، آیه، این را می‌رساند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، همان رسولی است که کتب آسمانی قبلی به او بشارت داده بودند؛ چون در آن مقطع خاص، رسول دیگری برانگیخته نشد. در واقع، آن دوران، امتحان و ابتلایی برای انسان‌های آن عصر بود (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۰۳) چنان که امام علی علیه السلام آن دوران را این‌گونه توصیف می‌فرماید:



خدا پیامبر ﷺ را در زمانی فرستاد که رشته رسالت، منقطع؛ خواب غفلت ملت‌ها، طولانی؛ فتنه‌ها، جدی؛ امور حیات، از هم گسیخته؛ و آتش جنگ‌ها شعله‌ور بود. نور دنیا در کسوف؛ دنیا با ظهور چهره فریبنده، در حال خودنمایی؛ برگ‌های درخت زندگی، زرد؛ نومی‌دی از بارور شدن شجره حیات، بر دل‌ها چیره؛ و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه‌های هدایت، کهنه، و علائم گمراهی، نمایان بود. دنیا به اهلس روی زشت نموده، و نسبت به خواهنده‌اش عبوس بود. میوه‌اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرش ترس، و جامه رویش شمشیر بود (نهج‌البلاغه، خ ۸۹، ص ۱۲۱).

به هرحال، تعبیر به فطرت به جهت انقطاع رسالت است؛ نه انقطاع کل هدایت‌های تشریعی و هادیان الهی. هرچند با توجه به آثار این دوران، قطعاً میان زمان بودن رسول با زمان نبودن او، فرق است.

هدایتگران دوران فطرت

در احادیث و منابع تاریخی، تنها به طور اجمال، نام برخی از انبیا و اوصیایی که در دوران فطرت می‌زیستند، ذکر شده و اسامی همه آنها ثبت و ضبط نشده است. مسعودی (متوفای ۳۴۶ق) در مروج الذهب می‌گوید:

میان مسیح ع و محمد ص در دوران فطرت، جمعی از اهل توحید بودند که به رستاخیز اعتقاد داشتند. درباره ایشان اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی گفته‌اند که اینان نبی بوده‌اند و بعضی، جز این گفته‌اند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷۸).

برخی از این شخصیت‌ها و هادیان الهی عبارت‌اند از: خالد بن سنان عبسی (همان، ج ۲، ص ۲۱۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۷۶؛ حلبی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۳ و صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۹۵)، حنظله بن صفوان (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷۸ و ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۱۲)، ذوالقرنین (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۲؛ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۴۸ و عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۴۱)، جرجیس (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷۹ و طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۴)، شمعون (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۹۵)، حبیب نجار (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷۹ و فرات کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۵۴)، اصحاب أخذود (مسعودی، ۱۴۰۸ق، ص ۸۰ و صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۲۶)، رثاب بن براء شنی (مسعودی، همان، ص ۸۲).



هم چنین بعد از عروج حضرت عیسی علیه السلام، حواریون که دوازده نفر از شاگردان خاص آن حضرت بودند، آیین وی را در جهان نشر دادند (ر.ک: آل عمران: ۵۵ - ۵۷، صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۴۲۱ و طبری، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۴۱۸).

امام صادق علیه السلام می فرماید: «بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پانصد سال فاصله بود. در دویست و پنجاه سال آن، نه پیامبری بود و نه عالم ظاهری». راوی پرسید: «در این مدت مردم چه می کردند؟» فرمود: «به دین عیسی عمل می کردند». راوی مجدداً پرسید: «چه حالی داشتند؟» آن حضرت فرمود: «مؤمن بودند»، سپس فرمود: «زمین هیچ گاه از «عالم» خالی نمی ماند» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۶۱).

بنابراین از مجموع احادیث و منابع تاریخی، چنین به دست می آید که در دوران فترت، رسالت تبلیغی و هدایت مردم، به طور پیوسته توسط انبیا و اوصیایی، چه ظاهر و چه مخفی، ادامه داشته و لازم نبوده است که در هر شهر و دیاری، پیامبری «مبعوث» شود؛ بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها از طریق اوصیای ایشان به گوش جامعه بشری می رسید، برای هدایت انسان ها کافی بود.

با وجود این، باید گفت: مهم ترین ادله ای که وجود نبی یا وصی در دوران فترت را اثبات می کنند، دلایل عقلی و نقلی دیگری هستند که بر لزوم وجود «حجت الهی» (با همه مراتب آن) در همه اعصار دلالت دارند.

در ادامه به برخی از این دلایل خواهیم پرداخت.

دلایل نقلی ضرورت وجود حجت الهی

براساس آیات قرآن و احادیث صحیح و متواتر، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا انقراض عالم، حجتی الهی، چه آشکار و چه پنهان، همواره و به طور مستمر روی زمین وجود داشته است. باید دانست که حجت الهی تنها منحصر به رسول نیست تا گفته شود «چون در دوران فترت، رسولی نیامده، در آن زمان حجتی الهی نبوده، و همین بیانگر عدم ضرورت وجود حجت در همه اعصار است»، بلکه حجت دارای معنای عامی است که شامل نبی، وصی و هر هدایت گر عالم عادل که وظیفه رهبری و هدایت مردم را برعهده داشته باشد، می شود.

اینک به ذکر برخی از آیات و روایاتی می‌پردازیم که بر ضرورت وجود حجت الهی در همه اعصار، از جمله دوران فترت، دلالت دارند. بدیهی است که برای اثبات این مطلب، لازم نیست نام تک تک آنان در تاریخ ثبت شده باشد؛ چرا که نبودن نام آنان، دلیل بر نبودشان نمی‌شود.

۱. آیات قرآن کریم

۱. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هیچ امتی نبوده، مگر آن که در میانشان هشدار دهنده‌ای گذشته است (فاطر: ۲۴).

از این آیه، نکاتی استفاده می‌شود:

یک. «خلاً» در اصل به معنای مکانی است که ساتری در آن نباشد. این واژه هم در مورد زمان به کار می‌رود و هم مکان. از آن‌جا که زمان در گذر است، لذا به ازمنه گذشته «ازمنه خالی» گفته می‌شود؛ زیرا اکنون اثری از آنها نیست، و دنیا از آنها خالی شده است (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۹۷ - ۲۹۸) ذکر «خلاً» در این آیه این معنا را می‌رساند که هیچ امتی نبوده و نخواهد بود مگر این که انذاردهنده‌ای داشته باشد و این انذار، منقطع نشده است (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۴۳۶ و ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۳۸۷).

دو. در آیه شریفه واژه «نذیر» آمده است و طبیعی است که کسی می‌تواند «نذیر» باشد که عالم حقیقی به امور عقیدتی و رفتاری باشد تا انذار، صحیح، منطقی و عقلانی صورت گیرد؛ وگرنه انذار معنا ندارد. زیرا فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد. با توجه به این نکته؛ از عبارت ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ به دست می‌آید که وجود «نذیر» در هر عصری، یک قاعده کلی و عقلانی است و مصادیق و عناوین مختلفی را در بر می‌گیرد که عبارت‌اند از: رسول، نبی، وصی، امام معصوم و عالم عادل و ربانی. روشن است که همه این عناوین، در یک درجه از کمالات الهی نیستند.

سه. معنای ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ آن نیست که لزوماً در هر شهر و دیاری، رسول و پیامبری مبعوث می‌شود؛ بلکه انبیا و اوصیایی را که دعوت رسولان صاحب شریعت و سخنان آنها را به گوش جمعیت‌های بشری می‌رساندند نیز شامل می‌شود؛ چرا که از آیه بر نمی‌آید که نذیر هر امتی، از خود آن امت بوده است؛ چون فرموده «خلاً منها نذیر» یعنی





از افراد آن امت نذیری بوده و گذشته بلکه فرموده: «خَلا فِيهَا نَذِيرٌ»، یعنی در آن امت، نذیری بوده و گذشته است (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۷، ص ۳۷).

چهار. آنچه در آیه مذکور آمده است، منافاتی با آیه ۴۴ سوره سبأ ندارد؛ زیرا آن جا می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ﴾؛ «ما قبل از تو هیچ انذارکننده‌ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم» و منظور آن، انذارکننده‌ای از خود مکّیان است، در حالی که نذیر در آیه هر کسی را که دعوت رسولان را تبلیغ می کند، شامل می شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۸، ص ۲۳۹).

پنج. خداوند در این آیه، تنها به ذکر کلمه «نذیر» اکتفا کرده و «بشیر» را ذکر نفرموده است؛ زیرا اولاً: انذار همواره همراه و مقرون با بشارت است و ذکر هر یک، دلیل بر ذکر دیگری نیز می شود؛ به خصوص که اول آیه مشتمل بر ذکر هر دو است (طبری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۷۱) ثانیاً: بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق «انذار» بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۸، ص ۳۸ و نیز ر.ک: حقی، بی تا، ج ۷، ص ۳۴۰).

بنابراین، بر اساس این آیه شریفه، خداوند متعال، انسان ها را در هیچ عصر و روزگاری، بدون رسول، نبی یا وصی وانگذاشته؛ بلکه پیام توحید و نبوت را به وسیله آنان، به گوش جهانیان رسانیده و حجت را بر همگان تمام نموده است. به دیگر سخن، این آیه بیانگر مسئله عام رسالت است؛ یعنی سنت خدا بر این بوده که برای هدایت بندگان، پیامبران مبعوث شوند تا در هر امتی مسأله ارشاد و هدایت، عملی شود. این قاعده من حیث العموم است، اما راجع به فرد فرد اشخاص، اگر دعوت انبیا به آن ها برسد در قبول یا عدم قبول پیش خدا مسؤل هستند و اگر در اثر تراحم اسباب و علل، از دریافت دعوت الهی محروم شوند، جزو مستضعفین خواهند بود و ظاهراً اگر به معرفت و علمی که دارند، عمل کنند و نیکوکار باشند، مورد رحمت خدا واقع خواهند شد (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: تفاسیر و روایات ذیل آیه ۱۹ انعام و ۹۸ نساء).

۲. ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾: «تو فقط هشدار دهنده‌ای و هر قومی، راهنمایی

دارد» (رعد: ۷).

در این آیه، مقصود از «منذر»، رسول و مراد از «هادی»، جانشین اوست (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۵۹ و طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۱، ص ۳۰۵) لذا این آیه به نحو قضیه حقیقی، دلالت بر ضرورت وجود راهنما و حجت الهی در هر عصر و نسلی دارد و سنت تغییرناپذیر الهی این بوده است که هیچ قومی، در هیچ زمانی، محروم از هدایتگر نباشد.



روایات متعددی از پیامبر اسلام ﷺ در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که فرمود: «من منذرم و علی، هادی است» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۰۳؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ ابن اعرابی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۹۶۴ و نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۴۰) روشن است که معنای روایت مذکور، این نیست که مقام هدایت و راهنمایی، فقط از آن حضرت علی علیه السلام است، بلکه آن حضرت، مصداق روشن و کامل هادیان امت است. به دیگر سخن، این روایت از قبیل تطبیق کلی به یک فرد کامل می‌باشد؛ از این رو سایر امامان و اوصیای همه پیامبران نیز هادی و رهبران مردم بوده‌اند (ر.ک: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۷۷؛ شبر، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۲۱ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۳۲).

۳. ﴿... أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾؛ «آن‌گاه رسولان خود را پی در پی و یکی پس از دیگری فرستادیم» (مؤمنون: ۴۴).

«تترا» از ماده «وتر» و به معنای پی در پی در آمدن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱۶۳ و ۸۵۳ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۲۷۶) این آیه ناظر به این حقیقت است که یا در همه اعصار رسولان و پیامبرانی بوده‌اند و یا دعوت آن‌ها به وسیله اوصیایشان استمرار داشته است (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۵، ص ۳۳) چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ» پس خداوند رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت (نهج البلاغه، خ ۱، ص ۴۳).

ناگفته نماند که به قرینه وقوع این آیه قبل از آیه ﴿فَمَ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ...﴾ (مؤمنون: ۴۵) به دست می‌آید که تواتر و پشت سر هم آمدن رسولان و پیامبران، تنها مختص بنی اسرائیل نبوده، بلکه در امت‌های پیش از بنی اسرائیل نیز جریان داشته است.

۴. ﴿وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛ «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر آن‌که [در میانشان] پیامبری مبعوث [و اتمام حجت] کرده باشیم» (اسراء: ۱۵).

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

یک. سنت الهی بر این است که هیچ امتی عذاب نشود، مگر آن‌که به‌وسیلهٔ رسولی بر آنها اتمام حجت شود؛ چرا که در غیر این صورت، عذاب با عدالت خداوندی سازگاری ندارد. دو. عذاب دنیا و آخرت، مرتبط با سرپیچی از فرامین خداوند است و وقتی محقق خواهد شد که فرامین ابلاغ شده باشند. یعنی خدا کسی را مثلاً در قبال ترک نماز عذاب نمی‌کند، اگر به‌هیچ عنوان، وجوب نماز به او نرسیده باشد.



سه. عقاب و مؤاخذه تنها در مسائلی است که حق و باطل آن، جز از طریق نبوت و ارسال رُسُل به دست نمی‌آید؛ اما اصولی که عقل آدمی بالضروره آن را درک می‌کند (مانند توحید، نبوت و معاد) بدون بیان پیامبران نیز مورد سؤال خواهند بود. مثلاً کسی که از راه عقل خدا را شناخته، اگر در زبان منکر خدا باشد، مسئول است؛ و لو پیغمبری هم او را انذار نکرده باشد (ر.ک: طبری، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۶۲۳).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این باره می‌گوید:

اصول دین، آن مسائلی است که عقل به طور مستقل، آنها را فهم می‌کند و قبول فروع دین که دعوت پیامبران متضمن آن است، فرع بر اصول دین است، و تمامیت حجت الهی درباره آنها، منوط به بیان نبی و رسول، نیست؛ چون حجیت بیان نبی و رسول خود از مسائل عقلی است، و اگر حجت الهی هم منوط بر آن باشد، دور لازم می‌آید که خلاصه‌اش «موقوف بودن حجیت مسائل عقلی بر حجیت بیان نبی و رسول، و موقوف بودن حجیت بیان نبی و رسول بر حجیت مسائل عقلی» است. بلکه در این گونه مسائل، همین که عقل دلیلی قاطع یافت، حجت تمام شده و مؤاخذه الهی صحیح خواهد شد.

آری در فروع دین، احتیاج به بیان نبی است و حجت خدا تمام نمی‌شود و مؤاخذه‌اش در آخرت استقرار نمی‌یابد، مگر به بیان نبی، و صرف حکم عقل در آن کافی نبوده و حجت را تمام نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۱۳، ص ۵۹).

از مجموع آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که دوران فترت، دوران از بین رفتن آموزه‌های وحیانی نبوده و بشر در آن زمان، مکلف به اطاعت از عقل و اوصیای الهی بوده است.

ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر در دوران فترت، اوصیای الهی به هدایت و رسالت تبلیغی مشغول بوده و هیچ امتی بدون انذارکننده نمانده است، چرا خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» «قرآن را بر تو نازل کردیم تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل، آنها در غفلت فرو رفته‌اند» (یس: ۵ و ۶).

در پاسخ باید گفت، بعضی از مفسران، «ما» در «ما أُنذِرَ» را نافیه گرفته‌اند؛ یعنی «پدرانشان انذار نشدند» اما این بیان، منافی با آیات و روایاتی است که دلالت دارند جوامع بشری هیچ‌گاه خالی از نذیر و حجت الهی نبوده است. از این‌رو، همان‌طور که مشهور



مفسران بیان کرده‌اند، باید گفت: «ما» در این آیه وصفیه است؛ یعنی: «آن قومی که پدرانشان به عذاب خدا انذار شده‌اند» پس منظور از این آیه شریفه، ظهور انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او در همه جا پیچید، و گرنه، در هر زمانی، مُنذر و حجت الهی وجود داشته است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱۸، ص ۳۱۹).

به علاوه، حتی اگر «ما» در ﴿مَا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ﴾ نافی باشد، دلیل بر نفی منذر نمی‌کند؛ بلکه با توجه به ذیل آیه، ﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ چنین به دست می‌آید که وقتی آباء آنها انذار شدند، به جهت غفلت، اعتنایی به انذار نکردند؛ نه این که اصل منذر نفی شده باشد (ر.ک: طبری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۸۱؛ طیب، ۱۳۸۷، ج ۱۱، ص ۴۸ و بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۲۶۳).

۲. احادیث

در احادیث، به این موضوع - که در قرآن به طور کلی اشاره شده - بیشتر پرداخته شده است. این احادیث را از جهت محتوا و دلالت به چند دسته می‌توان تقسیم نمود:

۱.۲. تهی نبودن زمین از واسطه فیض

براساس احادیث صحیح و متواتر، اگر حجتی از سوی خداوند متعال روی زمین نباشد، زمین اهلش را در خود فرو خواهد برد (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۸، «أن الارض لاتخلو من حجة»؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۸۸)، «أن الأرض لاتبقى بغير إمام لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت»؛ (نعمانی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶)، «ما روی فی أن الله لا یغلی ارضه بغير حجة» در حقیقت، وجود حجت الهی روی زمین، تأثیر تکوینی دارد، یعنی نظام فیزیکی و مادی جهان را به اذن خداوند مدیریت می‌کند و تحت تصرف و سیطره خود قرار می‌دهد.

مقصود از حجت در این دسته از احادیث، معنای دوم از معانی حجت است که در بحث مفهوم‌شناسی «حجت الهی» بیان شد؛ یعنی آن کسی که با مقام ولایت تکوینی و معنوی، واسطه فیض بین خالق و مخلوق و امان اهل زمین است. به دیگر سخن، از آن جایی که حجت کامل الهی، صاحب قدرت و اراده معنوی و فرمانروایی غیبی است،^[۳] شایسته آن است که امان اهل زمین و واسطه فیوضات تکوینی الهی در نظام هستی باشد تا نظم جهان به هم نخورد، آرامش خود را از کف نهد و زندگی را برای ساکنانش ناامن نکند.^[۴]

از جمله این روایات می‌توان به این موارد اشاره کرد:



* پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «اهل بیت من برای اهل زمین، امان می باشند. اگر اهل بیت من نباشند، اهل زمین از بین می روند» (طبری، ۱۳۵۶ق، ص ۱۷؛ نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۶۲ و شوستری، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۲۹۴).

* امام باقر علیه السلام می فرماید: «اگر زمین، یک روز بدون امامی از ما باقی بماند، اهلش را فرو خواهد برد، و خداوند آنها را به اشدّ عذابش عقاب خواهد کرد. خدای تعالی ما را حجت در زمینش، و وسیله امان اهل زمین قرار داده است. تا در میان ایشانیم، پیوسته در امان اند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بیرون برده، به سوی خود بالا می برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام می دهد» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۰۴).

* امام باقر علیه السلام می فرماید: «اگر امام، ساعتی از زمین برداشته شود، زمین، اهلش را در خود فرو خواهد برد و هم چون دریا که اهل خود را دستخوش طوفان می کند، زیر و رو خواهد ساخت» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۹).

* حسین بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام پرسید: «ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟» آن حضرت فرمود: «نه» (همان، ص ۱۷۸).

* ابوحمزه ثمالی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «زمین بدون امام می ماند؟» فرمود: «اگر زمین بدون امام باشد فرو، می رود» (همان، ص ۱۷۹).

* حسن و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» فرمود: «نه». گفتم: «چنین روایت نموده اند که باقی نمی ماند، در حالی که خدا بر بندگانش خشم گرفته باشد»، فرمود: «[بدون امام] باقی نمی ماند که اگر چنین شود، زمین فرو می رود» (همان).

* امام رضا علیه السلام می فرماید: «ما حجت های خدا در میان خلایق و امین بر اسرار آفرینش هستیم. ما کلمه تقوا، عروة الوثقی، گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش می باشیم. خدا آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می دارد، به واسطه ما باران می بارد و رحمت الهی منتشر می شود. زمین از قائمی از ما - آشکار یا نهان - خالی نیست و اگر روزی زمین از حجت خالی باشد، ساکنانش مضطرب شده، هم چنان که دریا و اهلش مضطرب می گردند» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۰۲).

از این روایات استفاده می‌شود که خداوند مردم را مکلف، خلق کرده است؛ چون به آنها عقل، اراده و اختیار داده است؛ لذا تا هستند باید رهبر داشته باشند و گرنه باید بساط خلقت آنان برچیده شود.

بنابراین، اصلی‌ترین فلسفه و حکمت تکوینی حجت الهی، «واسطه فیض الهی» بودن اوست، که هیچ‌وقت جهان از آن تهی نمی‌ماند (ر.ک: شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱ و جامی، ۱۳۷۰، ص ۹۰) از این رو در دوران فترت رسولان، اوصیای الهی، مرتبه‌ای از ولایت تکوینی و واسطه فیض الهی را داشته‌اند؛ زیرا آنان به عنوان بندگان نیک خداوند، بهترین گزینه برای این مقام الهی بوده‌اند پس آنان حافظ و نگاهدارنده چیزهایی بودند که خدای تعالی نزد آنها قرار داده بود؛ از قبیل وصایا و کُتُب و علوم و چیزهایی که رسولان از جانب خداوند برای امت‌های خود آورده بودند (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۵۷).

شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، درباره لزوم وجود حجت الهی در زمین می‌گوید: جهان، هیچ‌گاه از حکمت (علم کامل) و از وجود کسی که دارای حکمت و حجج و بیّنات باشد، خالی نبوده است؛ این چنین کسی، خلیفه خدا در روی زمین است و تا زمین و آسمان برپاست، چنین خواهد بود. پس در هر زمان، چون شخصی به هم رسد که خدایی و نمونه کامل علم و عمل باشد، ریاست و رهبری جامعه با اوست و او خلیفه خدا در زمین است و زمین هرگز از چنین انسانی تهی نخواهد بود...

گاه حکومت تشکیل می‌دهد و آشکار است و مبسوط الید، و گاه در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می‌برد و این امام، همان کسی است که مردم او را «قطب زمان» و «ولی عصر» می‌نامند. ریاست جامعه با اوست، اگر چه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس، ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد، زمان، نورانی خواهد شد (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱ و شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۲۳).

۲.۲. تهی نبودن زمین از راهنما و رهبر الهی

بر پایه دسته‌ای از احادیث، هنگامی که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام آفریده شد، فیض نبوت را به او عطا کرد. از این رو، نبوت، همگام با آفرینش انسان بوده، و خداوند هیچ‌گاه بنی‌آدم را بدون راهنما و حجت رها نکرده است و این سنت الهی تا قیامت ادامه دارد (ر.ک: نهج البلاغه، خ ۹۱؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۹ و ص ۲۴۶).





در این باره امام علی علیه السلام می فرماید: «خداوند پاک و منزّه، هرگز آفریدگان خود را از وجود پیامبری برانگیخته، یا کتابی فرو فرستاده، یا حجّتی الزام آور و یا راهی راست و روشن، خالی نگذاشته است» (نهج البلاغه، خ، ۱، ص ۴۳).

در این سخن، حضرت علی علیه السلام به چهار چیز اشاره کرده است که همواره در میان خلق بوده اند و به وسیله آنان، بر مردم اتمام حجت شده است:

- پیامبران الهی؛ خواه دارای کتاب آسمانی باشند یا نه.

- کتب آسمانی؛ هر چند پیامبرانی که آن‌ها را آورده اند، چشم از جهان فرو بسته باشند.

- اوصیا و امامان معصوم، که از آن تعبیر به «حُجَّةَ لَازِمَةَ» شده است (موسوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۵ و قزوینی حائری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۸۰).

- سنّت پیامبران و اوصیا و امامان، که از آن تعبیر به «مَحَجَّةَ قَائِمَةَ» شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱۸ و بیهقی کیزی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۹).

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «حجت، پیش از مخلوق بوده و با مخلوق هست و پس از مخلوق هم خواهد بود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۷).

۳.۲. حجّت الهی، یا آشکار است یا پنهان

در دسته‌ای از روایات تصریح شده که بقای زمین، در گرو وجود امام و حجت ظاهر و آشکار یا پنهان و گمنام است (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۶۷) لذا ضرورت ندارد که حجت خدا حتماً مشهود و ظاهر باشد و همه مردم او را ببینند؛ بلکه کسی که پنهان است نیز می تواند حجت الهی و حافظ بیّنات باشد.

امام علی علیه السلام در این رابطه می فرماید: «صد البته، زمین از وجود کسی که حجت خداست، یا آشکار و بنام (ظاهراً مشهوراً) یا بیمناک و گمنام (خائفاً مغموراً)، خالی نمی ماند تا حجت‌های خدا و برهان‌های او از بین نروند ... خداوند به واسطه آنان، حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگه می دارد، تا آنان نیز آنها را به همتایان خویش بسپارند و در دل‌های همانندان خود بکارند» (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۷).

امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید: «از آن گاه که خداوند، آدم علیه السلام را آفرید، زمین هرگز از حجت خدا تهی نبوده است، خواه آشکار و بنام، خواه پنهان و در پرده، و تا قیام قیامت نیز زمین از حجت خدا تهی نخواهد بود و اگر چنین نبود، خدا عبادت نمی شد» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۰۷).

دلیل عقلی ضرورت وجود حجت الهی در کلام اسلامی

متکلمان شیعه، برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران دلایلی عقلی آورده‌اند (علامه حلی، ۱۳۷۲، صص ۳۴۶ - ۳۴۸) که البته این دلایل، عام بوده، شامل لزوم وجود اوصیا و جانشینان آنها، به عنوان حجت الهی، نیز می‌شود؛ چرا که وصایت و امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نیست.

یکی از این دلایل، تقویت شناخت عقلی بشر، به واسطه بیان نقلی است. توضیح آن که خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده است، باید برای هدایت او، رسولان و پیامبرانی متکی بر نیروی وحی و دارای مقام عصمت، مبعوث کند. همچنین لازم است برای تداوم این راه، پیامبران، اوصیا و جانشینانی آگاه و معصوم داشته باشند تا جامعه انسانی را در رسیدن به سر منزل مقصود کمک کنند. به یقین، بدون وجود آنان، این هدف ناتمام خواهد ماند؛ زیرا عقول انسانی به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل و اسباب پیشرفت و کمال، کافی نیست. به دیگر سخن، عقول با بقایای سنت و بدون رهبر و راهنما کافی نیست.

جمع بندی

۱. هر چند در دوران فترت، رسولی از جانب خداوند نبوده است، ولی به دلایل عقلی و نقلی، اوصیای انبیا، نسل به نسل، به عنوان حجت الهی، مسئولیت هدایت و راهنمایی مردم را برعهده داشتند؛ یعنی این دو رکن هدایت بشری کنار هم وجود داشته است: شریعت و حجت الهی (نبی، وصی، هادی معصوم یا عالم عادل و ربانی). این تفسیر با تعبیر قرآن از فترت هماهنگ بوده و معارض نصوصی، مانند احادیث «لولا الحجّة...» - که بر استمرار حجت و هادی الهی، چه غایب و چه ظاهر، دلالت دارند، محسوب نمی‌شود. بنابراین، مستشکل، دلیل و برهانی بر عدم وجود نبی و وصی در دوران فترت ندارد و نمی‌تواند این مدعا را اثبات کند.

۲. احادیث «لولا الحجّة...» بیش از این نمی‌گویند که همواره باید واسطه فیض و تکوین الهی باشد؛ ولو مخفیانه به هدایت و تعلیم مردم بپردازد، از این‌رو، درباره عصر غیبت می‌گوییم باید حتماً حجت الهی موجود باشد، اگرچه ظاهر و قابل رؤیت نباشد.



پی‌نوشت‌ها

- [۱] «...ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که رسولی مبعوث کرده باشیم تا وظایفشان را بیان کند»؛ (اسراء: ۱۵).
- [۲] «بندگان مرا خبر ده که بی‌تردید منم همان بسیار آمرزنده و مهربان»؛ (حجر: ۴۹).
- [۳] گفتنی است بیشتر این دسته از روایات، دارای سند صحیح هستند و آن روایاتی هم که دارای سند ضعیف هستند، با توجه به این که محتوای این روایات با روایات صحیح هماهنگ است، قابل پذیرش‌اند. به دیگر سخن، این دسته از روایات، علاوه بر سند صحیح، از جهت معنایی نیز متواتر می‌باشند. برای آگاهی بیشتر در این باره به این دو نرم‌افزاری که گروه پژوهشگران حدیث و رجال مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور با توجه به منابع رجالی و حدیثی تولید کرده‌اند، مراجعه شود: «درایة النور» و «اسناد شیخ صدوق».
- [۴] در کتب عرفانی و فلسفی، با توجه به مضمون این دسته از احادیث، به بحث وجود انسان کامل در عالم هستی پرداخته‌اند (رک: جامی، ۱۳۷۰، ص ۹۰ و ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ص ۴۵۵).



فهرست منابع

قرآن كريم

١. ابن اثير جزرى، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ق.
٢. ابن اعرابى صوفى، احمد بن محمد، معجم ابن الأعرابى، عربستان سعودى دار ابن الجوزى، چاپ اول: ١٤١٨ق.
٣. ابن بابويه، على بن حسين، الامامة و التبصرة من الحيرة، قم: مدرسة الإمام المهدي، چاپ اول: ١٤٠٤ق.
٤. ابن سينا، حسين بن عبدالله، شفاء، تهران: امير كبير، ١٣٨٨
٥. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ، چاپ اول: بى تا.
٦. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ دمشق، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٥ق.
٧. ابن عطية اندلسى، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول: ١٤٢٢ق.
٨. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامى چاپ اول: ١٤٠٤ق.
٩. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
١٠. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دارصادر، چاپ سوم: ١٤١٤ق.
١١. اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول: ١٤٠٣ق.
١٢. بغدادى، على بن محمد، لباب التاويل فى معانى التنزيل، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول: ١٤١٥ق.
١٣. بهبهانى، محمدباقر، حاشية الوافى، قم: مؤسسة العلامة الوحيد البهبهاني، چاپ اول: ١٤٢٦ق.





۱۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
۱۵. بیهقی کبذری، محمد بن حسین، حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، قم: بنیاد نهج البلاغه، انتشارات عطار، چاپ اول: ۱۳۷۵.
۱۶. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم: ۱۴۲۴ق.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم: ۱۳۹۵ق.
۱۸. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
۱۹. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ دوم: ۱۳۷۰.
۲۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ق.
۲۲. حسینی لواسانی، سیدحسن، نور الأفهام فی علم الکلام، محقق: سیدابراهیم لواسانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول: ۱۴۲۵ق.
۲۳. حقی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۴. حلبی، ابوالفرج، السیرة الحلبیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم: ۱۴۲۶ق.
۲۵. حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، محقق: رضا استادی، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین، چاپ اول ۱۴۰۳ق.
۲۶. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۲.
۲۷. خزاز رازی، علی بن محمد، کفاية الاثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، محقق: حسینی کوهکمری، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۲۸. دیار بکری، شیخ حسین، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، بیروت: دارالصادر، بی تا.
۲۹. رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر فخر رازی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم: ۱۴۲۰ق.



۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، چاپ اول: ۱۴۱۲ق.
۳۱. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی، چاپ اول: ۱۴۰۹ق.
۳۲. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ سوم: ۱۴۰۷ق.
۳۳. سهروردی، شهاب الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم: ۱۳۷۵.
۳۴. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.
۳۵. سیدمرتضی، علی بن حسین، الشافی فی الإمامة، محقق: سیدعبدالزہراء حسینی، تهران: مؤسسه الصادق، چاپ دوم: ۱۴۱۰ق.
۳۶. _____ رسائل الشریف المرتضی، محقق: سیدمهدی رجائی، قم: دارالقرآن الکریم، چاپ اول: ۱۴۰۵ق.
۳۷. شبر، سیدعبداللہ، الجوہر الثمین فی تفسیر کتاب المبین، قم: ذوی القربی، ۱۳۸۸.
۳۸. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، محقق: میرجلال الدین حسینی، تهران: دفتر نشر داد، چاپ اول: ۱۳۷۳.
۳۹. شہرزوری، شمس الدین، شرح حکمة الاشراق، محقق: حسین ضیائی تربتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۷۲.
۴۰. شوشتری، قاضی نوراللہ، احقاق الحق و ازہاق الباطل، قم: کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۴۱. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.
۴۲. صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ دوم: ۱۴۱۴ق.
۴۳. _____ التوحید، محقق: ہاشم حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول: ۱۳۹۸ق.
۴۴. _____ الخصال، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول: ۱۳۶۲.
۴۵. _____ علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، چاپ اول: ۱۳۸۵.
۴۶. _____ عیون اخبار الرضا، محقق: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جہان، چاپ اول: ۱۳۷۸ق.
۴۷. _____ کمال الدین و تمام النعمة، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیہ، چاپ دوم: ۱۳۹۵ق.
۴۸. _____ من لا یحضرہ الفقیہ، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم: ۱۴۱۳ق.



۴۹. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۵۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۱ق.
۵۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول: ۱۴۰۳ق.
۵۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول: ۱۴۱۷ق.
۵۳. ———، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول: ۱۳۷۷.
۵۴. ———، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم: ۱۳۷۲.
۵۵. طبری، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، قاهره: مکتبه القدسی، ۱۳۵۶ق.
۵۶. طبری، محمد بن جریر بن یزید، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، چاپ دوم: ۱۳۸۷ق.
۵۷. ———، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه، چاپ اول: ۱۴۱۲ق.
۵۸. ———، دلائل الامامة، قم: بعثت، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
۵۹. طبری، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب، محقق: احمد محمودی، قم: کوشانیور، چاپ اول: ۱۴۱۵ق.
۶۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، محقق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶۱. ———، کتاب الغیبه، محقق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دارالمعارف الإسلامیه، چاپ اول: ۱۴۱۱ق.
۶۲. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم: ۱۳۷۸.
۶۳. ———، کلم الطیب در تقریر عقاید اسلام، بی جا: کتابخانه اسلام، چاپ چهارم: ۱۳۶۲.
۶۴. عسکری، سید مرتضی، عقاید اسلام در قرآن کریم، ترجمه: محمد جواد کرمی، بی جا: مجمع علمی اسلامی، چاپ اول: ۱۳۷۸.
۶۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ق.



- ۶۶ فرات کوفی، ابوالقاسم، تفسیر فرات کوفی، محقق: محمدکاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
- ۶۷ فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: هجرت، چاپ دوم: ۱۴۱۰ق.
- ۶۸ فیض کاشانی، ملا محسن، أنوار الحکمة، مراجعه و تعلیق: محسن بیدارفر، قم: بیدار، چاپ اول: ۱۴۲۵ق.
- ۶۹ ——— الاصفی فی تفسیر القرآن، محقق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
- ۷۰ ——— تفسیر الصافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۷.
- ۷۱ فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم: بی تا.
- ۷۲ قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱.
- ۷۳ قزوینی حائری، سیدمحمدکاظم، شرح نهج البلاغه، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۳۷.
- ۷۴ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، چاپ سوم: ۱۴۰۴ق.
- ۷۵ قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، محقق: سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۷۵.
- ۷۶ کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم: ۱۴۰۷ق.
- ۷۷ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق.
- ۷۸ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: دارالهجرة، چاپ دوم: ۱۴۰۹ق.
- ۷۹ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
- ۸۰ ——— الأمالی، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
- ۸۱ ——— أوائل المقالات فی مذاهب و المختارات، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- ۸۲ مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمومنین علیه السلام تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول: ۱۳۸۶ش.
- ۸۳ ——— تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۰.

۸۴. موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه اهل بیت، چاپ دوم: ۱۴۰۹ق.

۸۵. موسوی، سیدعباسعلی، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار الرسول الاکرم، چاپ اول: ۱۳۷۶.
۸۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، چاپ اول: ۱۳۹۷ق.

۸۷. نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول: ۱۴۱۱ق.

